

آنه در آنه اید ویرژیل

تاریخ دریافت مقاله: خرداد ۱۳۹۹

تاریخ پذیرش مقاله: تیر ۱۳۹۹

کبری رحیمی^۱، سعدالله رحیمی^۲

^۱ کارشناس ارشد، مطالعات زنان، بافت

^۲ دانشجوی دکتری، زبان و ادبیات فارسی، کرمان

نویسنده مسئول:

سعدالله رحیمی

چکیده

اسطوره‌ها ریشه در پیوند یکدیگر دارند. از این رو، ایلید و ادیسه و آنه اید و ده‌ها داستان اساطیری و حماسی دیگر که بعد از اینها و با الهام از اینها به رشته تحریر درآمده است و در زبان فارسی نمونه بارز و برجسته آن‌ها شاهنامه فردوسی می‌باشد، ارجمند برای انسان پروری هستند. سخن درباره آنه اید، اثر ویرژیل است. پابلیوس ویرژیل در سال هفتاد قبل از میلاد مسیح در مانتو متولد شد و در سال نوزدهم قبل از میلاد در پارتنوپ به خاک سپرده شد. پزشکی و ستاره‌شناسی و علم اجتماع را با پربراری می‌دانست. این شاعر کلاسیک روم، سرودهای شبانی را در دوره سزار اگوست سرود. چون توانست نظر اوکتاو را که بعد از سزار بر آنتونی، حکمران روم غلبه کرده بود، به دست آورد، با درخواست او که خواستار حماسه‌ای درباره روم بود، آنه اید را سرود. به مدت ده سال وقت صرف سرودن و نگارش آنه اید کرد ولی، از آنجا که ناتمام مانده بود، از دوستانش خواست آن را نشر ندهند، ولی، دوستانش به خواسته او بی‌اعتنا شدند و سروده آنه اید را در دوازده جلد منتشر کردند. ویرژیل حماسه‌ای پرشور و تینده ساخت؛ حماسه‌ای که آینه وار، آرمان‌های رومیان را به روشنی بازتاباند. ویرژیل شیوه شاعری خاص خود را دارد. حساسیت و دلبستگی او به قهرمانان و پهلوانان پاک و پاک‌نیت در سرتاسر اثرش دیده می‌شود. دلبستگی او به طبیعت، دلسوزی و آرزوگری او از رنج‌ها و تیره‌روزی‌های آدمی، روشی دلپسند به ذهن و سرایش آفریننده آنه اید داده است، که تحسین برانگیز است. در نتیجه ویرژیل دریافت‌ها و احساس‌های مردم روم را در چهره آنه، به عنوان برترین چهره و پهلوان رومیان، و منش آرمانی آنان به رخ و نیز، تصویر کشیده است.

کلمات کلیدی: ویرژیل، آنه اید، پهلوان روم، آنه.

مقدمه

دست من و دامن کلانان به قیامت
گر خاک مرا ساغر و پیمانان سازند

نقل شده است: ای مردم، به گفتار دانایان و نیک اندیشان گوش فرا دهید زیرا، آموزش و راهنمایی آنان درمان بخش روح و زندگی است. داستان آنه اید که از اندیشه پابلیوس ویرژیل تراوش کرده است، نکته های درمان بخشی برای زندگی دارد. ویرژیل در مدت ده سال در کار سرودن آنه اید، گذر عمر کرد. او در هفتاد سال پیش از میلاد در آند، شهری نزدیک مانتو، دیدار به جهان گشود. با وجود این که خانواده او در طبقه متوسط جامعه بودند و رفاه و آسایش کاملی برایشان فراهم نبود ولی، پابلیوس به شایستگی پرورش یافت؛ و پزشکی و ستاره شناسی را به طور کامل آموخت، چنان که در ۲۵ سالگی لباس سخنوری بر تن کرد. لباسی که در آن زمان هر کسی نمی توانست به عنوان اندیشمند و سخنور از آن بهره ببرد. زمانی که شاهکاری با نام ژئورژی ها یعنی کار بر زمین، را سرود به ارج و آوازه ای زود هنگام در سرزمین ایتالیا رسید. او در این اثر پیوند آدمی با طبیعت را به شیوایی بیان کرده است. بعد از سرودن کار بر زمین، ویرژیل در اندیشه آن برآمد که به سرودی که سال ها در ذهن می پروراند، جامه عمل بپوشاند و داستان پرورده شده در ذهن خود را با نام آنه اید که حماسه بزرگ رومیان خوانده می شود، به زبانی گیرا و شیوا و با مهر به میهن بستاید و بسراید. ویرژیل در شهری که دوران شادکامی و فرخنده روزی خود را در آن دیده بود، یعنی شهر گل در ساحل بندر برون دیسیوم درگذشت. پیکرش را به ناپل بردند و در دامنه کوهی که دارای چشم اندازی زیبا بود و او بسیار دوست می داشت، به خاک سپردند. بر گور ویرژیل این سروده نوشته شده است: مانتو، به من زندگی داده است. گلابر، آن را از من ستانده است و اینک، پارتنوپ، پیکر مرا در خود نهان می دارد. من داستان شبانان، کشتزارها و قهرمانان را سروده ام. باشد که فرهیختگان و سازندگان و نشر دهندگان راه سعادت و دانایی مردمان سرزمین های خود، خود را با خویشکاری وفق دهند و در امر روشنگری ارزش های کهن و باستانی قلم بزنند و گام بردارند.

آنه اید

نه فرزند آنشیز و آفرودیت از پهلوانان تروائی است. آفرودیت الهه ای است که مانند خدایان در المپ، در کنار ژئوس که خدای خدایان است، سکنا دارد. هومر، سراینده ایلید و ادیسه، نقش زیباترین زن یونان را به او داد و سبب شد، وقتی پاریس، شاهزاده تروا، وی را به عنوان زیباترین زن برگزید و تفرقه را میان او و هرا و آتنا، کاشت؛ و نیز، سبب بروز جنگ تروا به مدت ده سال گردید. آفرودیت را در روم، ونوس می خوانند. منظومه حماسی آنه اید این گونه آغاز شده است: از جنگ افزارها و مردی می سرایم، که رانده به دست سرنوشت، از کرانه های تروا، نخست به کرانه های لاونیبو در حومه ایتالیا آمد. در ابتدا با نیرو های ژنون مواجه گشت و بر اثر خشم خدایان در دریا گرفتار شد؛ بسی رنج برد و پیکارها دید تا پس از رهایی از همه سختی ها در شهر بنیاد نهاده ایزدان لاتیوم، جای گیرد. سرنوشت آنه، این است که پس از رهایی از طرف مهاجمان حمله ور شده بر تروا، نجات یافته است، و به مدت هفت سال بر آب ها و سواحل مدیترانه سرگردان می شود و هدف اصلی را در دیدار با کاتاژ از یاد می برد، همه برای بازگو کردن دورنمای امید است که در ذهن آنه وجود دارد و او می خواهد، تروای زیبای جدیدی بر سرزمین گستره طبیعت بنا کند و یاد قوم خود را زنده پاس دارد. محتوای کتاب آنه اید ویرژیل در دوازده بخش آمده که هر بخش یک کتاب نام گرفته است. در کتاب اول، پس از جنگ ایلین و سوختن شهر تروا، اهالی آن به هر سوی مهاجرت کردند. از جمله آنه و یارانش به سوی ایتالیا بادیان کشیدند. ایزدبانو یونو که به سبب حسادت دیرین به زیبایی ونوس، ایزدبانوی زیبایی، دشمن تروائی ها بود، کشتی ایشان را دستخوش طوفان گرداند تا غرقشان کند. ونوس، مادر آنه، که از الهه های المپ نشین محدوده ژئوس بود و توانائی زیادی داشت، به کمک پسرش شتافت و کشتی او را به ساحل کارتاژ انداخت. آنه و یارانش به نزد دیدون، شهبانوی کارتاژ رفتند و از او برای رفتن به ایتالیا یاری طلبیدند. ونوس از بیم آن که یونو، باز دخالت کند و جان آنه و یارانش را به خطر اندازد، پسر دیگر خود کوپیدو، ایزد عشق را روانه به سوی آنه کرد تا در هیئت کودکی حامل هدایا، در مجلس بزم بر زانوی شهبانوی کارتاژ بنشیند و عشق را در سینه او بدمد. شهبانو دیدون که اینک عاشق آنه شده، از او درخواست می کند در کنارش بماند و داستان جنگ تروا را بازگو کند. در کتاب دوم، آنه، داستان جنگ تروا و به ویژه داستان واپسین روز جنگ تروا را چنین بازمی گوید: یونانیان اسبی چوبی ساختند و درون آن را با دلاورترین مردان خود پر کردند و نزدیک دروازه شهر تروا گذاشتند، و خودشان ساحل را ترک کردند. جاسوسی یونانی در لباس یک فراری، به تروائی ها می گوید که این اسب پیشکش یونانیان به ایزدبانوی است که به معبدش توهین کرده اند، و خود به سرعت به یونان بازگشته اند، تا تندیس خدایان خود را همراه آورند، تا مگر به شفاعت آن ها از خشم ایزدبانو در امان بمانند؛ و اگر تروائی ها آن اسب پیشکشی را وارد شهر خود کنند، ایزدبانو بر یونانیان خشم خواهد گرفت. مردم تروا، گرفتار نیرنگ جنگی لشکریان یونانی

می شوند و اسب چوبی را وارد شهر می کنند. پاسی از شب که می گذرد، مردان یونانی از آن اسب سهمگین بیرون می آیند، و تروا را به آتش می کشند. شهر را تخریب می کنند. مردان و زنان و حتی، کودکان را می کشند و یا به اسارت می برند. آنه با دلیری می جنگد و در هنگامه نبرد، چشمش به هلن زیباروی که مسبب تمام این بدبختی های وارد شده بر مردم بی دفاع ترواست، می افتد و قصد کشتنش را می کند، ولی، مادرش ونوس او را از این کار باز می دارد و سفارش به حفظ خانواده و گریز از شهر تشویق می کند. آنه با خانواده اش و کسانی که در این مدت به او می پیوندند، از تروا که در حال سوختن است و از هر طرف آن صدای آه و ناله بلند است، و چیزی جز ویرانی از آن باقی نمانده است، به محلی امن می گریزد. در کتاب سوم، آنه و یارانش با کوشش بسیار و با امیدواری در جستجوی سرزمینی که شهر تازه خود را بر آن بنا کنند، ابتدا به تراس می روند، اما وقتی آنه می خواهد گیاهی خون چکان را بکند، آوازی از بن آن بر می آید و خود را روح یکی از یاران آنه معرفی می کند که به دست تراسیان کشته شده است و این گیاه از جسد او رسته است. آنه از ترس خیانت تراسیان از تراس می گریزد و خدایان او را به ایتالیا رهنمون می شوند. در راه ایتالیا در جزیره های مختلف سرگردان می شود، گاه با هارپی ها، که کرکسانی با چهره دختران می باشند، رو به رو می شود، گاه با کولوپس ها، غول های یک چشم و گاه از خاروپیدس، هیولای دریا می گریزد: سرگذشت هایی که پیش از این اولیس از سر گذرانده، و هومر با زبردستی در ادیسه آن ها را ترسیم کرده است. در این بخش، داستان آنه با رسیدن به کارتاژ پایان می یابد. آنه همیشه با امید، که سفارش مادرش است پیش می رود و کارهایش را انجام می دهد. در یکی از داستان های اساطیری، با نام جعبه امید پاندورا، داستانی جالب و جذاب نوشته شده است. پاندورا از جعبه ای که از عمویش پرومتئوس هدیه گرفته است، قبول کرده در جعبه را باز نکند ولی، کنجکاو می شود در جعبه را باز کند. با باز شدن در جعبه، همه نعمت های خوب و بد از درون جعبه بیرون می پرند و در سطح زمین پراکنده می شوند، و پاندورا که متوجه کار اشتباه خود می شود، در جعبه را می بندد، با بستن در جعبه فقط امید در آن باقی می ماند. در ابتدای کتاب چهارم، از علاقه مندی دیدون به آنه سخن به میان می آید. آنه و دیدون شاهبانوی، کارتاژ سرمست از دلدادگی با یکدیگر عشق می ورزند. آنه با تقاضای دیدون از ادامه سفر منصرف می شود و این خبر به ژوپیتتر می رسد. ژوپیتتر، آنه را باز به سوی ایتالیا و پادشاهی موعود می خواند. آنه بی درنگ کارتاژ را ترک می کند و دیدون، شاهبانوی کارتاژ در غم از دست دادن آنه، خود را می کشد؛ و با مرگ دیدون، دشمنی روم و کارتاژ آغاز می شود. کتاب پنجم، درباره رسیدن آنه و همراهانش به سیسیل است که در آنجا برای بزرگداشت خدایان آیین هایی برگزار می کند و مسابقاتی ترتیب می دهد. در همین حین زنان تروا خسته از سفر بی پایان، به قصد این که در سیسیل بمانند و باز سرگردان دریاها نشوند، کشتی ها را به آتش می کشند. ژوپیتتر بارانی می فرستد و بعضی از کشتی ها را نجات می دهد. از آن جا که تعداد کشتی ها، به سبب آتش سوزی کاسته شده است، آنه ناگزیر پیران و ناتوانان را در سیسیل باقی می گذارد و با زبده ترین مردان و زنان، روانه ایتالیا می شود. در کتاب ششم، آنه به راهنمایی سیسیل، راهبه غیبگو، به جهان زیرین سفر می کند تا روح پدرش را ببیند. پس از گذر از رودخانه ورودی جهان زیرین، از میان ارواح سرگردان یعنی کسانی که خودکشی کرده اند یا بدون گور مانده اند، می گذرد و روح دیدون، شهبانوی کارتاژ را می بیند. سپس از برابر دروازه دوزخ می گذرد و راهبه که راهنمای اوست، شمه ای از عذاب های دوزخیان را بازگو می کند. آنه در ادامه حرکت خود، به بهشت می رسد و در آن جا با روح پدرش ملاقات می کند. پدرش روح فرزندان که قرار است از نسل آنه پدید آیند و روم را به بزرگی برسانند به او نشان داده و او را با مژده بزرگی، به ادامه سفرش به سوی ایتالیا ترغیب می کند. این نیز، امید است که از طرف پدرش به او هدیه می شود و راهنمایی می شود که کمک می کند، آنه باز گردد و بی درنگ به سوی ایتالیا بادبان کشد.

راه دوزخ پیش گیرم، باک نیست

گر نگردد عرش اعلی بر مراد

به نظر می رسد، نویسنده کمدی الهی، دانه آلیگری در سفر میان دوزخ و برزخ اثر خود از ویرژیل الهام گرفته و در بخش سفر به بهشت از بئاتریس پورتیناری که دانه او را دوست می داشته، و در آن به چگونگی و شرح عشق و دلدادگی خود به او پرداخته است. گویند بئاتریس همانند ویرژیل که سمبل عقل و منطق بشری است، جنبه سمبولیک داشته و نماد عشق و فروغ الهی است. دانه در اثر خود از مراحل مختلف دوزخ، برزخ و بهشت می گذرد و با شخصیت های مختلف تاریخی، دیدار و برخورد دارد تا در فرجام در بهشت به دیدار خدا می رسد. در کتاب هفتم، آنه به ایتالیا می رسد و قصد آن دارد که با دختر لاتینوس، پادشاه لاتین ها، که از اقوام ساکن ایتالیا می باشند، ازدواج کند، تا بر قدرتش در آن دیار افزوده شود، اما ایزدبانو یونو که از موفقیت آنه و سازگاری سرنوشت با او خشمگین است، می کوشد که این موفقیت را هر چه بیشتر تیره سازد. پس با یاری ایزدبانو آلتوتوی دوزخی، جنگ و خونریزی را در میان ایتالیائی ها و تروائی ها به وجود می آورد. از جمله ترونوس، پادشاه روتولی ها، که از اقوام ساکن ایتالیا بوده اند، و قرار بوده است با دختر لاتینوس ازدواج کند، خشمگین به جنگ آنه می آید. سخن گفتن از فرجام کار آنه، با ترونوس، سبب می شود، علاقه خواننده کامل داستان، کاسته شود و به خواندن اصل

ماجرا بی میل گردد؛ از این رو، فقط اشاره به جریان می شود و لذت بردن از خواندن کامل داستان در آنه اید ویرژیل جذابیت و گیرائی خاص خود را دارد. در کتاب هشتم، آنه برای مقابله با ایتالیائی ها، با دشمن آن ها، که پادشاه اواندر بوده است، هم پیمان می شود. اواندر برای او تاریخچه سرزمین ایتالیا را بازمی گوید: از دورانی که ساتورن، مردمان وحشی آن دیار را قانون بخشید و بر ایشان حکومت کرد، تا دورانی که هراکلس، دیو هولناک ساکن در آن دیار را کشت. پس از اواندر، دشمنان دیگر ایتالیا نیز با آنه متحد می شوند. ونوس از شوهر خود، وولکان، ایزد آتش و صنعت، می خواهد که برای فرزندش آنه، اسلحه و زره بسازد و، وولکان می پذیرد و در حین ساختن آلات و ابزار، بر آن ابزارها، تمام تاریخ آینده روم را حکاکی می کند و آنه، سرنوشت نسل های آینده را بر دوش می اندازد و با خود حمل می کند؛ و به صورتی می توان گفت: ولکان، پیشرفت ایتالیا را، به سوی گام های ترقی به آنه نشان می دهد. در کتاب نهم، آمده است: ایتالیائی ها، لاتین ها و روتولی ها، از غیبت آنه، استفاده کرده، شهر او را محاصره می کنند. جنگی سخت درمی گیرد، که سبب می شود آنه از آنجا دور شود. این قانون طبیعت در روش زمامداری حاکمان و پهلوانان و سلحشوران جنگ اساطیری از آموخته های بخش نهم است. در کتاب دهم، آنه با هم پیمانانش بازمی گردد. سپاهیان ایتالیایی از دوسو محاصره می شوند و نبرد به سود تروائی ها رقم می خورد. ایزدبانو یونو از ژوپیتتر می خواهد که لاقول ترونوس، پادشاه روتولی ها را که از تیره خدایان است از این مهلکه نجات دهد و اجازه دهد جان سالم بدر برد. پس ابری را به شکل آنه، می سازد و ترونوس به خیال این که آنه را دنبال می کند، ابر را تعقیب کرده، به کشتی ای وارد می شود؛ کشتی حرکت کرده از صحنه جنگ دور می شود. در کتاب یازدهم، تروائی ها به شهر لاتین ها حمله برده، محاصره کنندگان خود را محاصره می کنند. جنگ درمی گیرد و عاقبت بنا بر آن می شود که آنه و ترونوس نبرد تن به تن کنند و نتیجه جنگ را تعیین نمایند. این نبرد تن به تن در کتاب دوازدهم ادامه دارد و در این نبرد تن به تن، آنه، ترونوس را می کشد. با مرگ یکی زندگی برای دیگری ادامه پیدا می کند. با پایان نوشتار و سروده ویرژیل که خودش گفته است، ناتمام است و از دوستان و بازماندگانش خواسته است دستاورد هنری او قدر بدانند، سروده به فرجام می رسد. دوستان او پی به ارزش محتوای سروده پیدا کردند و آن را نشر دادند تا مردم جهان از کار جهنده ویرژیل و افکار نیاکان خود که به وسیله افکار ویرژیل پرورده شده و رقم خورده است، آشنا شوند و درس بیاموزند.

این که فرهیخته ای از سال های باستان می گوید: تفسیر رویاها، مسیری است شاهوار به سوی شناخت فعالیت های ناخودآگاه ذهن؛ اینک شناسایی شده است که فهم اندیشه ها و اسطوره های باستان و سرچشمه خلاقیت، از دلایلی است که توجه ها را به نقل قول سرود ویرژیل ترغیب می کند، تا در آن تامل کنند، چطور می شود که چیزی عجیب، درهم و عمیق و ژرف را با خلاقیت هنری، به مثابه نیرویی در طبیعت همراه و همپا کرد و به پیش برد.

نما و نمادی دیگر

فرهیختگان بازمانده از سرزمین های طرفدار پس از جنگ تروا ادامه نسل دادند و نگذاشتند چراغ راه آیندگان پاسدار کوشش ها و دشواری هایی که در مدت ده سال در برابر آخائیان مهاجم که شهرهای آنان را با آتش سوختند و مایملک آنان را تاراج کردند، خاموش شود و داستان پهلوانی و ایستادگی قهرمانان خود را در برابر مهاجمان همچنان پایدار نگه داشتند و حفظ کردند. تراوائیان، که تعداد اندکی از آنان از حمله بیرحمانه آخائیان، نجات یافته بودند، تبارنامه خود را در قالب نام آنه اید، که از ذوق و قریحه شاعری توانا با نام ویرژیل ریشه گرفت، و بعد از حماسه های ایلیداد و ادیسه هومر به نام سومین اثر حماسی باستان شمرده می شود، به یاد گذاشتند. تازش یونانیان به تروا که هومر آن را در ایلیداد سروده، در ادیسه و آنه اید، ادامه پیدا می کند و با پیامدهای نبرد تروا در هم آمیخته می شود. در ایلیداد، محور سلحشوری ها و جنگجویی های قهرمانان، با نام آخیلوس و هکتور است و در حماسه ادیسه قهرمان بنامی که در ایلیداد هم چاره گری داشته است، با نام اولیس به پایان می رسد و در حماسه آنه اید، ویرژیل درباره پهلوانی که از آسیب نبرد تروا، جان سالم بدر برده است، سخن می گوید و ماجراهای او را پس از رهایی از چنگال مرگ مستولی بر تروا در سفرهای پرماجراییش تا رسیدن به لاتینوم، سرزمینی در ایتالیا که به او نوید آن را داده بودند، پیگیری می کند. چنان به نظر می رسد که آنه اید، دنباله حماسه ایلیداد است و همانند حماسه ادیسه، حماسه ای نو با حماسه آفرینانی نو، ظهور کرده است. چون، ویرژیل داستان آنه اید خود را پس از آن که هومر شهر تروا را با ویرانی و در آتش سوختن آن به پایان می برد، آغاز می کند. برای آگاهی و اطلاع، خلاصه داستان ایلیداد چنین است: پیشگویان به پادشاه تروا که پریرام نام داشت، اعلام می کنند که دارای پسری خواهی شد که پادشاهی اش را بر باد خواهد داد. پادشاه نگران می شود و کودک خود را به شبانی در کوه ایدا می سپارد، به گمان این که این کودک اگر دور از کاخ باشد و پرورش پیدا کند، آسیبی از طرف او به پادشاهی اش نمی رسد. کودک رها شده در کوه ایدا را شبانی پرورش می دهد. این کودک که

ابتدا نامش الکساندر و بعد پاریس می شود به نوجوانی و سپس به جوانی می رسد، و به خاطر چهره زیبایش مورد توجه واقع می گردد. در جشنی که پادشاه برگزار کرده است، اریس که مانند شمنی مورد توجه همه است و از او دعوت مهمانی به عمل نیامده است، بنا به میل خود وارد جشن می شود و برای اختلاف افکنی میان الهه های زیباروی دعوت شده به کاخ، سیبی را که روی آن نوشته شده است: تقدیم به زیباترین؛ به سوی آنان پرتاب می کند. سه الهه با نام های هرا، آتنا و آفرودیت هر یک سیب را متعلق به خود می داند. چون به توافق نمی رسند، از پادشاه پیام درخواست داوری می کنند ولی، شاه داوری را به پاریس واگذار می کند. آنان نزد پاریس می روند و هر یک وعده ای و پیمانی با پاریس می بندند. هرا، الهه قدرت، وعده حکمرانی بر آسیا را به پاریس داد. آتنا، الهه عقل و خرد، وعده خردمندی را به پاریس داد تا در پی آن قدرت فرمانروایی را برای او به ارمغان آورد. آفرودیت، الهه عشق، نوید زیباترین زن دنیا را به او داد. پاریس که جوان است و علاقه به عیش و عیاشی دارد، از وعده و پیمان آفرودیت بیشتر خوشش می آید. پاریس، در فرجام داوری خود، سیب زرین را به آفرودیت تقدیم کرد. پس از داوری پاریس، میان سه الهه اختلاف به وجود می آید. هرا و آتنا از مخالفان او و سرزمین تروا می شوند، کارشکنی آن دو، در سراسر پیامدهایی که میان آخائیان یعنی لشکریانی که به سرپرستی آگاممنون پادشاه میسن و برادرش منلاس که شاه اسپارت است، و لشکریان تروا نمایان است. پس از مدتی پاریس، که شاهزاده ای زیبا و معروف است، با راهنمایی آفرودیت که به اسپارت رفته است با زیباترین زن یونان که هلن نام دارد و همسر منلاس است، دیدار می کند و او را فریب می دهد و پس از ربودن گنج و دارایی منلاس به همراه هلن به تروا می آید. منلاس خبر ربودن هلن را به برادرش آگاممنون می دهد و از تمام نواحی یونان لشکری بزرگ فراهم می آورد و برای اعاده حیثیت به سوی تروا می آیند. لشکریان آخائی هر شهری را که تسخیر می کنند، اموالش را غارت می کنند. در یکی از این شهرها دخترانی زیبارو با نام های بریزئیس و کریزیس را که اسیر کرده اند، با خود در کشتی نگه می دارند. بریزئیس را به سرای آخیلوس می برند و کریزیس به آگاممنون تعلق پیدا می کند. پدر کریزیس برای رهایی او با انعام و هدیه های فراوان به نزد آگاممنون می آید ولی، آگاممنون درخواست او را رد می کند و دختر را نزد خود نگه می دارد. پیشگویان اعلام می کنند به سبب بی احترامی به این پدر، پادشاه باید قربانی کند و آن قربانی نیز، دخترش باشد وگرنه طاعون همه را خواهد کشت. بعد از انجام مراسم قربانی، میان آگاممنون و بزرگترین پهلوان لشکر آخائی یعنی آخیلوس اختلاف به وجود می آید. آگاممنون که کریزیس را از دست داده است از آخیلوس می خواهد دختری را که با نام بریزئیس در اختیار و همراهی خود دارد به آگاممنون تحویل دهد. با آوردن بریزئیس به کشتی آگاممنون، آخیلوس ناراحت می شود و از نبرد خودداری می کند و هرچه اصرار می شود که در جنگ شرکت کند، نتیجه نمی دهد. در فرجام، دوست صمیمی آخیلوس به نام پاتروکل، چون نمی تواند او را راضی کند که از کشته شدن لشکریان آخائی کمک و جلوگیری کند، لباس رزم آخیلوس را می پوشد و به نبرد هکتور، پهلوان تروائی می رود و کشته می شود. بعد از کشته شدن پاتروکل، آخیلوس با نیت انتقام خون دوست خود به میدان رزم می رود و در نبرد با هکتور، او را می کشد. در این نبرد، پاریس با شلیک تیری به پاشنه پای آخیلوس که تنها نقطه آسیب پذیر بدن روپین تن او بوده است، او را از پای درمی آورد و اینسان آخیلوس قهرمان یونانی شرکت کننده در جنگ تروا در جوانی کشته می شود. این جنگ خانمان سوز ده سال ادامه پیدا می کند و تروا در سایه دلیری و جنگاوری هکتور پسر بزرگ پیام تسخیر نمی شود. پس از رویدادهای بسیار مانند کشته شدن هکتور، پاتروکل، آخیلوس و آژاکس که سرآمد جنگجویان و مبارزان بودند، یونانیان اسبی چوبین را ساختند و به نیرنگ تروائیان را فریب دادند. تروائیان که از نیرنگ آخائی ها غافل شدند، این ارمغان را هدیه ای خدایی پنداشتند، آن را بدون توجه به سخنان لائوکون، که پیشگو بود و آنان را از پیشامدی ناگوار هشدار می داد، به درون باروهای شهر بردند. شب هنگام اولیس و دیگر پهلوانان یونانی که در شکم اسب پنهان شده بودند، از آن بیرون آمدند و تروا را که شهری آباد و زیبا بود، در آتش سوختند و به تاراج بردند. از تروا جز پشته ای خاکستر برجای نماند و ساکنان آن شهر یا در آتش سوختند یا در ریز تیغ دشمن هلاک شدند. از نام آوران تروا، تنها آنه، زنده ماند. آنه، بزرگزاده ای تروائی بود که تبار او از سوی مادر به خدایان می رسید. مادر آنه، آفرودیت از الهه هایی بود که به همراه خدایانی که در المپ ساکن بودند و از آنجا فرمان می رانند، با آنشیز همبستر گشت و آنه نتیجه این پیوند بود. در هیاهوی جنگ و کشتار و آوای مرگ، آنه به کمک مادرش و همراه پدر و شماری از تروائیان که از مرگ گریخته بودند، بر کشتی نشستند و سفری پرماجرا را بر پهنه دریاها آغاز کردند. ویرژیل، داستان آنه، را از اینجا دنبال می کند و می سرايد: در آن هنگام که تروا در آتش می سوخت و پهلوانی نمانده بود تا این آتش ملتهب را سرکوب سازد، آنه با وجود آن که همسرش کرئوز را از دست داد ولی، پدرش را از مرگ نجات داد و با گردآوری جنگاورانی پراکنده که از مرگ رسته بودند، کوشش کرد با تنی چند از یونانیانی که به دنبالش آمده بودند، مبارزه کند ولی، چون اندک بودند و خستگی جنگ توانی برایشان باقی نگذاشته بود، ناگزیر بر کشتی نشستند و سرزمینی را که دلبسته آن بودند، ترک کردند. در راه دور شدن از شهر تروا، و نجات جان خود، با دشمنی مانند ژنون برخورد کردند که دشواری های زیانباری در پهنه دریاها به وجود

آورد و می خواست آنه را از رسیدن به ایتالیا بازدارد. با طوفانی ناوگان آن ها را درهم شکست و سرنشینان کشتی را به کرانه افریقا برد. در آنجا دیدون، شهربانوی کارتاژ، آنه را به گرمی پذیرا شد و به آنه دل باخت. آنه چندی در کارتاژ ماند و هر آنچه بر او و تروا و مردمانش گذشته بود را، برای دیدون بازگو کرد. سال ها پی در پی می گذرد و سرنوشت و سرگذشت ماجراها پیش می آورد؛ و هر کس به اندازه کوشش و توانایی خود از آن بهره می برد. آنه، که از طرف خدایان هدایت می شد، روزی به فرمان ژوپیترا از سرزمین کارتاژ سفر خود را ادامه داد و از سرزمین کارتاژها دور شد. دیدون، از اندوه دوری آنه، خود را بر کومه ای از آتش افکند و جان باخت. آنه در ادامه سفرش به سیسیل رسید و به یاد پدرش که سالی پیش در آنجا درگذشته بود، یادبودهایی را که در انواع بازی و سرگرمی بودند، سامان داد، تا یادگاری از خود بگذارد که بگوید: زندگی ادامه دارد و با از دست دادن همراهان، نباید زانوی غم به دل گرفت و چمپاته زد بلکه، بایستی با کمک شادی و سرگرمی ها بر غم ها چیره گشت. او پس از کوچ سرزمین کارتاژها به ایتالیا رفت و در ناحیه ای با نام کوم، اقامت گزید. در ناحیه کوم بود که سیبل، او را یاری کرد تا نتواند در دوزخ ها فرو رود؛ وگرنه اگر بدون راهنمایی و مشورت سیبل، به جهان مردگان می رفت، نمی توانست بازگردد. از این رو گفته اند: کوشش برای به دست آوردن پیروزی، بمراتب زیباتر از خود پیروزی است! و این که فهم شود، راهنما، راننده است ولی، هر راننده ای، سلامتی را تضمین نمی کند، از نکته های آموختنی است. وحدت مایه امید و امید شادی بخش زندگی است. چون کسی از گردش روزگار و پیشامدهای نابهنگام خبری ندارد، احتیاط را که از شروط عقل برای بقا و سلامتی است، بر خود واجب شمرد. آنه، با راهنمایی سیبل، در جهان زیر زمین در سرزمین سایه ها با روان پدرش دیدار کرد. پدرش آینده پرشکوه روم را تا فرمانروایی اگوست برای وی پیش گفت. آنه سپس به نزد پادشاه لاتیوم رفت و این پادشاه به گرمی پذیرای آنه شد ولی، آنه ناگزیر شد با پادشاه روتولان وارد جنگ شود. آنه، پیش از پیکار با روتولان از همپیمانی شاه اواندار که بر کرانه های رود تیبر، فرمان می راند، آسوده خاطر شد. در همین پهنه فراخ روم، بنیاد شهری را که خدایان بنا نهاده بودند، برای سکونت برگزید. نبرد آنه با روتولان، سبب شد، پالاس فرزند شاه اواندر به سپاهیان آنه بپیوندند و این همپیمانی، روحیه آنه را در شکست دادن روتولان زیاد ساخت. تورنوس پادشاه لاتیوم که یکبار از آنه شکست خورده بود، هنگامی اقلیم آنه را بی حضور او دید، به اردوگاه تروائیان تاخت و کشتی های آنان را به آتش کشید. سپاهیان تروائی که بدون فرمانده مانده بودند، سخت در خطر افتادند و در فرجام، جان سالم از این مهلکه بدر بردند. در این زمان در المپ، ژنون و ونوس چالش و کشمکش را با هم آغاز کردند. ژوپیترا از این که با یکی از این دو الهه همآورد، همراه و هم رای شود، سرپیچی می کرد. دخالت نکردن ژوپیترا سبب شد، آنه در پیکار به پیروزی رسد و پالاس کشته شود. آنه که یکی بعد از دیگری دشمنانش را شکست می داد تا بدان جا پیش رفت که پیروزمند و کامکار، سواران کامیل، شهربانوی ولکان را نیز، درهم شکست. سرانجام پیکاری سخت در میان آنه و تورنوس درگرفت که آنه در این پیکار همزمش را از پای درآورد و لاونیا را به زنی گرفت، و بدین سان بر مردمی فرمانروا گشت که شایستگی های تروائیان را با توان های لاتینان در هم آمیخته بودند. این گونه، ویرژیل حماسه ملی رومیان را سرود. داستان آنه، برای رومیان داستانی مردمی و آشنا بود؛ داستانی که دیرینگی آن تا روزگار سخن پردازی یونانیان فرهیخته و فرهمند باقی ماند که بعدها، آنان که پیکار رومیان و کارتاژها را سرودند، از آنه آید ویرژیل هم تاثیر گرفتند و یادی از آنه و ماجراهایش کردند و از هنر ویرژیل که با سرودن داستان آنه، از سرزمینی کهن و مردمی نجیب سخن سر داده بود، که گهگاه می رفت یادی از آن نشود، یاد نو کردند.

واژه شناسی آنه آید

رنگین کمان واژه های کهن و باستانی به کار گرفته شده در اثر ویرژیل که با نام آنه آید، طبع و نشر یافته است، می طلبد راهنمایی داشته باشد تا به خواندن و فهم مطلب سرایش شده از ذهن خلاق سراینده کمک شود. کوشش شده واژه هایی را که در منظومه های اساطیری یونان، و به ویژه، آنه آید آمده و نیاز به توضیح بیشتر برای سهولت درک مطلب داشته اند، فهرست وار و به ترتیب حروف الفبایی درج شوند.

آپولون: خدای روز و روشنایی که فرزند زئوس بود. او برادر ناتنی آرتمیس بود، مادر آرتمیس، لتو نام داشت و مادر آپولون، هرا بود. آپولون سرپرست و راهب رومی، نگهبان و بانی معبد دلفی بود که به جشن های دینی سر و سامان می داد. مردم برای ستایش و مشورت به پرستشگاه دلف می رفتند. در بخشی از سرزمین های یونان مانند آرکادی او را می ستوده اند.

آتره: آتره فرزند پلوپس از هیپودامی بود. او در میسن قدرت فرمانروایی داشت. آگاممنون فرزند آتره است.

آکاردی: آکاردی نام یونان، به معنی سرزمین خرسان است. آکاردیان مردمی گله دار بودند و از این راه زندگی می کردند. آنان هنجارها و رسوم سخت و خشنی داشتند؛ از این رو، با وجود پیروزی اسپارت ها بر آنان، در برابر اسپارت پایدار ماندند. این عدم

سلطه پذیری آنان را قوی ساخته بود.

آرگوس: آرگوس دیوی افسانه ای که دارای چندین چشم بوده است. نیز شهری یونانی در شمال پلوپونز که میسن را پایتخت آن می نامیده اند. این شهر از کهن ترین شهرهای یونان است. آگاممنون، فرمانده لشکریان آخائی که به تروا حمله کردند، فرمانروای آرگوس بوده است.

آژاکس: آژاکس نام دو تن از قهرمانان یونانی است. یکی در جنگ تروا که فرزند اوئیله، شاه لوکریان است. هومر او را جنگاوری چیره دست، در تیراندازی و پرتاب زوبین و بی همتا در دویدن می داند. آژاکس پس از پیروزی بر تروا به پرستشگاه آتنا آمد و کاساندر، راهبه را آزار داد و به سوی دریا گریخت؛ به فراز تخته سنگی، در ساحل دریا پناه برد و خدایان را به ستیز و هموردی فراخواند. پوزئیدون، خدای دریا، از آواز او خشمگین شد و او را به کام خیزابه ها فروکوفت. دیگر، آژاکس فرزند تلامون، پادشاه سالامیس است. او با دوازده کشتی جنگی به جنگ تروا رفت. او یک روز کامل با هکتور که از دلاوران تروائی بود نبرد کرد و در برابر او پایدار ماند و سپس تاریکی شب آنها را از هم جدا کرد. پس از مرگ آخیلوس بر سر جنگ افزارهای او با اولیس به چالش و کشمکش پرداخت؛ ولی، اولیس با زبان آوری خاص خود، ابزارها را از چنگ او درآورد؛ ولی، آژاکس این کار را بر خود گران فرض کرد و خود را به کشتن داد.

آنتوان: آنتوان مارکوس آنتونیوس، سردار بزرگ رومی بود. او شیواسخن و جنگاوری چیره دست ولی، سخت دل و خوشگذران بود. پیش از امپراتوری اکتاوین خداوندگار روم بود. او همسر کلئوپاترا، شهربانوی مصر بوده است. او در فرجام در شهر اسکندریه درگذشت. آنتونی در مبارزه با اوکتاو که بعدها نام آگوست سزار برای او انتخاب شد و از امپراتوران معروف روم گردید، شکست خورد و از بابت این ناکامی در رزم خود را کشت.

آنشیز: آنشیز پادشاه تروا و همسر آفرودیت بود. از پیوند آفرودیت و آنشیز، آنه زاده شد. شاعر بزرگ و نامبردار روم، حماسه آنه اید را درباره آنه، که از بازماندگان جنگ ترواست، در دوازده کتاب سروده است.

آئول: آئول خدای بادهای بوده است. در حماسه ادیسه در ناحیه ای در کنار دریای اژه می زیسته است که پس از استقبال گرم از اولیس و رسم مهمان نوازی هنگام وداع، مشکی پر از باد به او می دهد که نبایستی در آن را باز کنند ولی، هنگامی که اولیس در کنار جاشوها و خدمه کشتی نیست، آن ها دهانه مشک را باز می کنند و باد درون مشک آزاد شده، کشتی آنها را به دور دست ها و سرزمینی ناآشنا می برد که رنج ها بر اولیس هموار می سازد.

آنه: آنه شاهزاده ای تروائی و قهرمانی افسانه ای که ویرژیل، افسانه اش را در آنه اید، نشر داده است. آنه که فرزند آنشیز و آفرودیت است، از سرداران بزرگ تروائی در جنگ تروا نام برده می شود. پس از تسخیر تروا به وسیله لشکر آخائی همسرش کرئوز را از دست داد ولی، پدرش را بر کول گرفت و با عده ای از یارانش بر کشتی نشست و به سوی کناره های ایتالیا حرکت کرد و سرانجام به لاتیوم رسید و با لاونیا دختر پادشاه لاتینوس پیوند زناشویی بست.

اریس: اریس که خدای ناهمانگی خوانده می شده است، از روی فراموشی نامش در فهرست مهمانان جشن آگاممنون ذکر نشده بود. وی از این که آگاممنون او را در جشن دعوت نکرده است، دلخور بود، تصمیم گرفت پایان جشن را به اختلاف و درگیری بکشد و به این منظور سیبی از دامن خود به سوی الهه های زیبائی که در مهمانی و جشن حضور داشتند، پرتاب کرد که روی آن نوشته شده بود: تقدیم به زیباترین کس. این سیب زرین به گونه ای سبب اختلاف و کشمکش های نبرد تروا گشت.

اسپارت: نام اسپارت، لاسه دمون نیز، یاد شده است که از شهرهای کهن یونان بوده و در پلوپونز قرار داشته است.

آگوست سزار: امپراتور نامدار روم است. او نخست با نام اوکتاو از طرف ژول سزار به جانشینی برگزیده شد. آگوست با آنتونی و لپیدوس همبستگی سه گانه را پدید آورد ولی، بعد از جدالی که منجر به خودکشی آنتونی گشت، سرحدات ایتالیا تا مراکش را در اختیار گرفت. او بعد از پیروزی بر آنتونی دگرگون گشت و فرمانروای خودکامه روم گردید. او در کشور گشایی نامدار گشت، چنان که پس از مرگش همه او را ستودند. روزگار پادشاهی وی از درخشانترین روزگاران در تاریخ روم شمرده می شود.

اواندر: پادشاه افسانه ای لاتیوم که مردم آن شهر را نیک آیین و بافرهنگ ساخت. نوشتن و روش های کشاورزی را به مردم این سرزمین آموخت. جشن های لوپرکال را بنیاد نهاد که در آنه اید آورده شده اند. او در نبرد با لاتینان به یاری آنه شتافت. او فرزند هرمس بود که از پیوند پری دریایی است. آرکادی را در پی شورش پس از آنکه پدرش را کشت، پس داد. این پادشاه افسانه ای در حدود شصت سال پیش از نبرد تروا در لاتیوم ساکن شده بود.

اورست: اورست فرزند آگاممنون و کلیتمنستر بود. او با کمک خواهرش آلتکر با کشتن مادرش و آگیست کیفر پدرش را از آن

دو تن گرفت زیرا، این دو تن با مشورت و همکاری یکدیگر آگامنون را کشته بودند.

ایدا: رشته کوهی کوهستانی در کناره دشت تروا بوده است. برخی از رویدادهای افسانه ای مانند داوری پاریس برای برترین زن زیبا که در رقابت هرا، آتنا و آفرودیت عرضه شده بود، در دامنه این کوه انجام شد. کوه ایدا دارای پرستشگاه ها و کانون های نیایش آیینی یونانیان بوده است.

ایلیون: ایلیون نامی برای تروا است. این نام از ایلوس فرزند تروس گرفته شده است، چون تروس بنیادگذار تروا بوده است. **پاریس:** نام او در جوانی الکساندر بوده است. او فرزند پریام، پادشاه تروا و هکوب است. او در کوه ایدا پرورش یافت. وقتی سه الهه برای مشخص کردن ملکه زیبایی، نزد او رفتند، خواهرش کاساندر او را شناخت و با معرفی او پدرش با آغوش باز او را پذیرفت. در جنگ تروا، پاریس زخمی کشنده بر پاشنه پای آخیلوس زد و سپس خودش با تیرهای زهرآگین فیلوکتت، پسر پوآس ازبای درآمد. پالامد: پالامد قهرمانی یونانی و فرزند نوییلوس، پادشاه اوبه و کلیمن بوده است. او با آگامنون به تروا رفت. اولیس او را به اتهام جاسوسی برای تروائیان متهم کرد و او را سنگسار کردند. پالامد کارآمدی های فراوان داشت، به طوری که یونانیان پدید آوردن الفبا و سکه و بازی های چندگانه را به او نسبت می دهند.

پانتیه: پانتیه پادشاه تب و فرزند اشیون و آگاو بود. او پس از کادموس به پادشاهی رسید. او روش شادی خواری یونانیان را گسترش داد که به زیانش تمام شد زیرا، در یکی از آیین های جشن شادخواری کشته شد.

پرگام: پرگام کاخ دژ و ارگ کهن تروا بوده است. شهری در کناره جزیره کرت در نزدیکی میدونیا که به گفته ویرژیل، آنه آن را بنا کرده است.

پریام: آخرین پادشاه تروا و فرزند و جانشین لائومدون بود. پریام، تروا را که یکبار به دست هراکلس ویران شده بود، بازسازی کرد. او یکبار نیز، با آمازون ها که زنانی جنگاور بودند، جنگید. گویند از هکوب که مادر هکتور، پاریس، هلنوس، دیفوبوس بود، پنجاه پسر و نیز چندین دختر مانند کاساندر، کرئوز و پولکسن داشت. به هنگام جنگ تروا پیر و سالخورده شده بود و توان جنگیدن نداشت. با وجود این که فرزندش پاریس، زن منلاس را ربوده و به تروا آورده بود، باز هم با پاریس و هلن مهربان بود. پریام در سال آخر عمر خود شاهد مرگ فرزند دلآور خود هکتور بود که با شهامت نزد آخیلوس دژخیم رفت و پیکر دلاورش را به تروا آورد ولی، خم بر ابرو نیآورد، چون می دانست فرزندش در راه بزرگی جان داده است. پریام، سرانجام در تسخیر تروا به دست نئوپولم کشته شد.

پله: پادشاه افسانه ای ایولکوس و فرزند ائاک پادشاه آژین از پری دریایی آندئیس بوده است. او پس از تسلط بر قلمرو ایولکوس با تتیس پیوند زناشویی بست. از پیوند پله و تتیس، آخیلوس نامدار متولد شد.

تب: تب شهری در مصر در قاهره امروزی در کنار رود نیل بوده است. هومر نام تب را به شهری که دارای صد دروازه است، می دهد و دلیل آن هم به خاطر ستون های بسیار پرستشگاه ها بوده است.

تتیس: از الهه های دریا و دختر نره بوده است. تمیس پیشگویی کرده بود که از او پسری به جهان خواهد آمد که از پدرش نیرومند تر خواهد شد. خدایان دوراندیش برآن شدند که تتیس با پله، انسانی میرا پیوند زناشویی بریند. به کمک ساتور، پله توانست به تتیس که به اشکال گوناگون بدل می گشت، گاهی به مار، آتش و آب دیگرگون می شد، دست یابد. تتیس مادر آخیلوس بود.

تره: پادشاه افسانه ای آتن و فرزند اژه و پوزئیدون بود. تره پهلوانی همتای هراکلس بود و کارهای پهلوانی بسیاری انجام داد. یکی از کارهای او رفتن به جهان زیرین و ربودن شهربانوی دوزخی ها بود.

تیتان: تیتان ها خدایان دیرینه و آغازین بودند که پیش از المپ نشینان وجود داشته اند، و به این نام خوانده می شدند. این غولان از پیوند اورانوس با گایا پدید آمدند. شماره آنان دوازده تن بود؛ شش نرینه و شش مادینه. کرونوس، پدر زئوس، جوان ترین آنان بود. غولان تیتان با خدایان المپ جنگیدند. کرونوس پس از غلبه بر آنان فرمانروا گشت. زئوس این غولان را با آذرخش ازبای درآورد. گاه آنان نیاکان آدمیان شمرده شده اند.

تیتون: تیتون قهرمان تروائی و فرزند لائومدون بود. سپیده به او دل باخت و او را به همسری برگزید. زئوس جاودانگی را به او ارزانی داشت ولی، بانویش را از یاد برد که جوانی جاوید را برای او نیز، بخواهد. تیتون بسیار عمر کرد و چنان سالخورده گشت که او را در گاهواره جابجا می کردند و این کار چنان سخت شد که زنش او را به زجره ای دیگرگون کرد.

تیده: تیده از قهرمانانی است که فرزند اوئنه، پادشاه کالیدون بوده است. او در پی قتل ناخواسته به آرگوس پناه برد و به نزد آدراس رفت و دختر او را به زنی گرفت. تیده در حمله هفت تن از دلاوران به تب، همراه بود ولی، به دست ملانیوپس زخمی شد و در تب، جان سپرد. تیندار: پادشاه افسانه ای اسپارت بود. پس از آن که برادرش هیپوکن او را از خود دور کرد، وی به نزد

پادشاه تستیوس رفت و دخترش لدا را به زنی گرفت.

ددال: ددال پیکرتراش افسانه ای کرت است. در روزگار پیش از هلنی که آغاز هنر ها بود، او را معمار و مهندس و پیکرتراشی بزرگ می دانستند. کسی که تندیس های جاندار را پدید آورد. او نخستین کسی است که به تندیس های انسانی شیوه و حالت نگاه و جنبش داد. پیشرفت های فنی در هنر آغازین یونانی در گرو توانایی های اوست. در منظومه ایلیاد، هفائستوس، خدای مهارت و صنعت نام دارد و پیکرتراشی و ابزار سازی می کند.

دیدون: دیدون یا آلیسا شاهدخت صوری است که کارتاژ را بنیاد نهاد. ویرژیل شیفتگی نافرجام و ناکام او را به آنه در آنه اید سروده است و پر آوازه کرده است. دیدون دختر پادشاه صور ماتان یا موتو بود. پس از مرگ پدر به پادشاهی رسید و با سیشه، کاهن ملکارت پیمان زناشویی بست. برادر جوان شهربانو، سیشه را کشت و فرمانروایی را به چنگ آورد. دیدون گریخت و کنیزانش را به همراه برد. سرانجام به کرانه های افریقا رسیدند و دیدون از بومیان زمین خواست که گویند به اندازه پوست گاوی به او زمین دادند و وی در آن زمین که با درایت او پهناور شد، شهری بنا نهاد. شهربانو فرمود تا پوست گاو را در رشته هائی بسیار نازک بریدند؛ به یاری این رشته ها، توانست پاره زمینی پهناور را در اختیار گیرد. بر فراز این زمین، شهری پر آوازه ساخت که آن را کرت نوین نامیدند. پس از مدتی پادشاه ماکسیتاپ، دیدون را به همسری خواست. شهربانو که این نوع خواستگاری را توام با تهدید دانست، مهلت خواست و پس از پایان آن فرصت بر کومه ای از هیمه جای گرفت و با دشنه ای خود را کشت. دیدون از آنجا که بنیان گذار کارتاژ بود، پیش از مرگ صاحب پرستشگاهی شد.

دیومد: دیومد از پهلوانان اصلی ایلیاد است. او از اهالی آتولی بود و مانند شاهزاده ای آرگوسی در نبرد تروا شریک شاهان بود و کارهای برجسته ای از خود نشان داد زیرا، از دوستداری و یاری آتنا برخوردار بود. همراه اولیس برای پیدا کردن آخیلوس به اسکیروس رفت و نیز با اولیس به درون اسب تروا رفت و پالادیوم را که مورد احترام تروائیان بود، ربود. به آفرودیت زخم زد و نگذاشت آسیبی به آخیلوس برسد. بی اعتمادی همسرش آگیاله سبب شد مسیر حرکتی سکونت خود را به سرزمین لیبی کج کند و در ایتالیا جنوبی با دختر دونوس، پادشاه اپولی زندگی را تا دم مرگ ادامه دهد.

رادامانت: رادامانت قهرمانی از سرزمین کرت بود. فرزند زئوس و اورپا و برادر مینوس بود. شهرت او در خردمندی و دادگری، سبب شد پس از مرگ برادرش مینوس، یکی از داوران دوزخ شود.

رئا: رئا از تیتان ها و دختر اورانوس و گایا و زن کرونوس بود. کرونوس فرزندان خود را می بلعید. وقتی زئوس متولد گشت، رئا با یاری گایا به یونان گریخت و با دادن پاره سنگی به جای نوزاد، یعنی زئوس به شوهرش او را از مرگ نجات داد.

رومولوس: رومولوس بنیانگذار روم بوده است و کسی است که شهر روم نام خود را از گرفته است. رومولوس سی سال فرمان راند و در توفان و بورانی شدید به شیوه ای راز آمیز ناپدید گردید.

ژوپیتر: ژوپیتر از خدایان روم بوده است. او فرزند ساتورن و رئا بوده است. او نماد روشنایی پدیده های آسمانی و نیز کشاورزی بوده است. وقتی ژوپیتر خدای بزرگ و فرمانروا گردید، با زئوس یونانی همانند شمرده شد و تبارنامه زئوس به او داده شد. او خدای آذرخش، فرمانروای بزرگ و توانای جهان، سرور انجمن خدایان، نگاهبانان و پاسدار حکومت پنداشته شده است.

سالمونه: فرزند آئول و برادر سیزیف بود. نخست بر تسالی فرمان راند؛ سپس بر الید که شهر، سالمون را بنیاد نهاد. زئوس او را به آذرخش از پای درآورد.

سارپدون: سارپدون پادشاه افسانه ای لیدییه بود که در کنار تروائیان جنگید و به دست پاتروکل کشته شد.

سالامیس: سالامیس پایتخت کهن قبرس بوده است. بنیانگذار افسانه ای آن توکروس فرزند تلامون فرض شده است. سالامیس که در آغاز فرهنگ یونانی داشت، بهره و اثری ژرف از فرهنگ بربریان و مصریان و فنیقیان برد. سالامیس را کارگزاری یونانی بود که بیشتر دست نشاندگان ایرانیان بودند. این شهر را یکبار زمین لرزه و بار دیگر تازیان به ویرانی کشیدند

سانتور: در افسانه های یونانی سانتور جاندارى به شکل و قامت نیمه انسان و نیمه اسب است. سانتورها در آغاز خدایان سیلاب های کوهستانی پلیون و آرکادی بوده اند. هومر آنان را مردمان وحشی می داند که در تسالی ساکن بوده اند و نیروی شگرف و شکست ناپذیری داشته اند. برخی از سانتوران دزد و گروه زینکار و سخت دل بوده اند و گروهی بر خلاف آن، مهربان و نیکوکار و وفادار خدایان و مردمان دانسته شده اند.

سپیده: الهه ای از پگاهان بوده است. در آیین رومیان با آئوس یونانیان برابر است. سپیده در زمره خدایانی که در المپ ساکن بوده اند، قرار نداشته است. او را علاوه بر الهه آفتاب و روشنایی، الهه شراب، جنگ، باد شمال، زراعت و رستنی ها نیز، دانسته اند. سکایان: سکایان مردمی بوده اند که نژاد ایرانی داشته اند و در سکستان می زیسته اند. سکایان در هفتمین سده پیش از میلاد مسیح همپیمان با آشوریان به تاخت و تاز دست می زدند که تا کرانه های مصر پیش می رفتند. کوروش و داریوش

کوشیدند تا آنان را شکست دهند. سکایان خدای جنگ را نماد شمشیر گرمی می دانستند. از گوشت اسب و شیر مادیان غذا تهیه می کردند. گیسوان بریده دشمنان خود را از زین اسب می آویختند. زنان سکائی نیز، چون مردان خود رفتار می کردند و در نبردها با آنان همراه می شدند. در فرجام با تازندگانی که از آسیا آمده بودند، درآمیختند.

سیبیل: سیبیل الهه ای باستانی بوده است در آسیای کهن، که او را مادر مهین و مادر خدایان نیز می خوانده اند. سیبیل از خدایان طبیعت بوده است که در جایگاه های دور، در کوه ها و جنگل ها، در میان حیوانات درنده، رفت و آمد داشته است. سیبیل را بنیاد هر چیز خدایان و طبیعت می دانسته اند. در افسانه، او به مهری لگام گسیخته به چوپانی فریژی به نام آتیس دل می بازد و او را به دیوانگی دچار می آورد و مردانگی را از وی می ستانند. سپس او را پس از مرگش برمی انگیزد و در کنار خویش در ارا به اش به همراه می برد. کانون بنیادین آیین او در گالاته بوده است که در آن نهانگویی و رازگشائی های پرآوازه داشته است. سیبیل را پرستشگاه های بسیار بوده است. آیین سیبیل در تراس و در یونان گسترده بوده است. یونانیان او را با رئا، که مادر ایزدی کرتی بود، یکی می دانسته اند. رومیان نیز، این آیین را به طور رسمی قبل از زادن مسیح پذیرفته بودند. کاهنان سیبیل اختگانی بوده اند که جامه زنان بر تن می کرده اند و گوشوار و گردنبند می آویخته اند. به آهنگ نای، سنج و تنبک، رقصی پرشور و دیوان آسا اجرا می داده اند که در آن هنگام به هذیان و بریدن خودخواسته، اندام ها می پرداخته اند. **سیبیل:** سیبیل زنی بوده است که قدرت آینده بینی داشته است. خدایان رازها را در دل سیبیلان نهاده می کردند و آنان برای هدایتگری در پرستشگاه ها به انجام امور پیش بینی می پرداختند.

سیرسه: سیرسه زنی فسونگر بوده است. در افسانه های یونانی این زن، انسان ها را به ستوران و دام ها دیگرگون می کرده است و سپس آنان را در اصطبل های خود جای می داده است. او یاران اولیس را فریب داد و به خوک بدل کرد.

سیلا: کنام و یا پناهگاهی برای راهزنان در تنگه مسین بوده است که در افسانه ها بدل به غول دریایی شده است که ملوانان از او هراس داشته اند. او را داری شش سر دانسته اند که مردمان را می خورده است. این غول، شش تن از همراهان اولیس را کشت.

شاریبد: گردابی هراس انگیز در تنگه مسین بوده است. در نزدیکی شاریبد، سیلا سکونت داشته است. کشتیبانی که از یک خطر می جسته است، می توانسته در خطر دیگری بیفتد. داستان از شاریبد در سیلا افتادن، برابری با داستان از چاله به چاله افتادن دارد.

فئاسیان: مردمی افسانه ای بوده اند که اولیس آنان را دیدار کرد. وقتی که توفان کشتی اولیس را بر کرانه های جزیره ای که آلسینوئوس بر آن فرمانروائی داشت، افکند، نوزیکانا دختر پادشاه فئاسی او را پذیرا شد و با کمک پدرش وسایل ادامه سفر اولیس را فراهم آورد.

فدر: فدر دختر مینوس و پاسیفائه بود. او خواهر آریان و همسر تزه بود. فدر به ناپسری خویش، هیپولیت دل باخت. هیپولیت او را از خود راند. فدر به دروغ هیپولیت را متهم ساخت که به او چشم آز بسته بوده و از او کام می خواسته است. تزه از پوزئیدون خواست که هیپولیت را از میان بردارد. فدر از ناامیدی خود را به دار آویخت. داستان فدر شباهت به داستان سیاوش و سوادیه در حماسه های ایرانی دارد.

فریژی: فریژی سرزمینی در شمال شرقی آسیای کهن بوده که در میان دریای اژه و دریای سیاه قرار داشته است. ساکنان آن مردمی هند و اروپایی و خویشاوند مردم تراس و مقدونیه بوده اند. یونانی ها پادشاهان فریژی را میداس می نامیدند. یکی از این میداسی ها با یونانیان پیوند یافت و ارمغان هائی را به پرستشگاه دلف می فرستاد. سیمریان در سده هفتم پیش از میلاد مسیح بر فریژی تاختند و آن را در اختیار خود درآوردند. فریژی در سال ۵۴۶ پیش از میلاد پس از شکست دادن کرزوس به امپراتوری هخامنشی ملحق گشت. در سال ۳۷۵ پیش از میلاد فرمانروایانی که بر پرگام حاکم بودند، آن را گرفتند و سرانجام بخشی از استان رومی در آسیای کهن گردید. سال ها بعد این سرزمین فراخ به دو بخش فریژی نخستین و فریژی دوم در تاریخ ماند.

فورکوس: خدائی دریایی بوده است که فرزند پولاتوس و گابا خوانده شده است. او خواهرش لتو را به زنی گرفت. از لتو، گرئان و گورگون ها زاده شدند.

فونوس: فونوس خدای پاسدارنده رمه ها و شبانان بوده است. منش و چهره خدائی فونوس چنان پایدار گشت که آیین لوپرکال از آیین این خدای است. فون ها خدای روستایی شمرده می شوند که همپراز ماتیران یونانی در میان مردم جای دارند.

کارتاژ: کارتاز شهری بوده است در افریقا که فنیقیان آن را به فرمان شاهدخت دیدون، در سال هفتم پیش از میلاد بنیاد نهادند. کارتاز در کناره دریایی قرار گرفت که اینک تونس در آن جای دارد. در گذشته شهری بزرگ بوده است که همانند و همتای روم خوانده می شده است. در جنگ هائی که میان رومیان و کارتازها در گرفت و سال ها ادامه داشت، سرانجام با همه کوشش های هانیپال، آن سردار بزرگ کارتاز در سومین نبرد پونی، به دست رومیان ویران گردید. شهر دوباره بازسازی شد و بزرگترین شهر افریقا برای رومیان شد.

کارمنتال: جشن هایی بوده است که در یازدهم تا پانزدهم ژانویه در بزرگداشت شهربانو کارمنتا در روم برپا می شده است.

کاستور: کاستور و پولوکس دو شاهزاده لاکونی بوده اند. پدرشان تیندار، آن ها را رها کرد و آن ها فرزندان خدا نامیده شدند. زئوس برای فریب مادرشان خود را به شکل قویی درآورد. آن ها راهزنی می کردند. علاقه و دلبستگی آن ها به دختران لوسیپ که عموی آنان نیز دل به آن ها باخته بود، سبب مرگشان شد. کاستور کشته شد. یونانیان چون روا نداشتند که دو برادر با مرگ از هم جدا شوند، از زئوس خواستند هر دو را به آسمان ببرد و زئوس چنین کرد. پس کاستور و پولوکس پیکره ای به مانند دو ستاره به هم پیوسته و توامان را در آسمان پدید آوردند.

کاکوس: کاکوس در افسانه های رومی راهزن بوده است. فرزند ولکان که پیکری نیمه انسان و نیمه بز دارد. این غول هولناک در غار لاونتن در میان اندام های خونین کسانی که کشته است، می خوابد. در آنه اید، کاکوس، چهار ورزا و چهار ماده گاو را دزدید که سبب شدند، کشته شود.

کالوپ: کالوپ یکی از هنرمندان بوده است. به شیوایی سخن می رانده و در سرودهای حماسی نقش داشته است. در افسانه هائی او مادر اورفه و لینوس که از خدایان و یا قهرمانانی فسون آفرین بوده اند، دانسته شده است.

کرئوز: کرئوز دختر پریام و هکوب است. او همسر آنه و مادر اسکاین بوده است.

کرت: کرت از جزایر معروف یونان در کناره مدیترانه است. کرت به سبب مراکز بزرگ فرهنگ یونان و بازرگانی معروف شده است.

کربنیس: راهب آپولون بود که در شریزه پرستشگاهی برای خدا بنیاد نهاد. آپولون او را با روانه کردن موش هایی که کشتزارهایش را خراب می کردند، مجازات کرد. سپس آپولون آرام شد و آن موشان را کشت.

کلودیا: نام خاندانی معروف از شهروندان والای روم بوده است. این نام برای دختران امپراتور باستان روم هم برگزیده شده بوده است.

کوره: کوره دختر دمترو یکی از بزرگترین خدایان دهگانه معروف یونان باستان بوده است.

کورینت: کورینت شهری که مانند کرت، از مرکز هنر و فرهنگ یونان باستان بوده و بر اثر زمین لرزه ای ویران گشته است.

کوربیانت: کوربیانت در یونان باستان در فریژی راهبان سیبل بوده اند. نخستین اینان دیو شمرده می شده اند که بعدها با رقص های شگفت و چشم نمای خود آیینی از رقص را برای خدایان به یاد می گذارند.

گارامانت: گارامانت ها مردمی بیابانگرد در لیبی بوده اند که به وحشیگری و خونریزی آوازه داشته اند. آنان ارابه رانانی جسور بوده اند، چنان که هانیپال در سپاه خود از وجود آن ها بهره می برده است.

گالانه: گالانه خدایی دریایی و دختر نره و دوریس بوده است. پولیفم که غولی یک چشم بود به او دل باخت ولی، گالانه، آسیس شبان را برای همسری برگزید. پولیفم که ناراحت شده بود، آسیس را کشت، در همان دم گالانه نیز پولیفم را مجازات کرد و خود در دریا فرو رفت.

گل ها: گل ها مردمانی که در سرزمین گل زندگی داشته اند، چنین نامی بر خود گرفته اند. سرزمین گل در جهان باستان سرزمینی بوده است که تمامی کشورهای میانه پیرنه مدیترانه، کوهستان آلپ، راین و اقیانوس را دربرمی گرفته است.

گورگون: از موجودات افسانه ای در اساطیر یونان باستان بوده اند. گورگون ها هیولاهائی با بدنی پوشیده از فلس و دندان هائی تیز و دارای چهره ای زشت بوده اند که با نگاه کردن به آدم ها آن ها به سنگ بدل می کرده اند. سه تن از آنان با نام های اریا، استنو و مدوسا در حماسه ها نقش دارند.

لائرت: لائرت پادشاه ایتاک و پدر اولیس نامبردار است. بعد رفتن اولیس به تروا به مدت بیست سال چشم به راه آمدن فرزند ماند. آتنا به شیوه ای معجزه آسا جوانی را در وجود او نگه می داشت ولی، وقتی اولیس را دیدار کرد، پیر و سالخورده شده بود.

لاتیوم: لاتیوم ناحیه ای در سرزمین ایتالیاست. از زمان های پیش از تاریخ از روزگار آهن از گورهای لاتیوم اسم برده شده است. آن روزگار، روزگار فرهنگ و پاسداشت آیین ها بوده است. چشم انداز روم از سده پنجم پیش از میلاد پدید آمده است.

لائوکون: لائوکون قهرمانی از مردم تروا و کاهن معبد بود. او که تیزبینی اش بیش از دیگران بود، مردم تروا را از آوردن اسب چوبی به داخل دروازه های تروا برحذر داشت ولی، سودی نکرد. پس از خبری دهی به مردم تروا از نقشه شوم آخائیان، آتنا او را کیفر داد. به فرمان آتنا دو مار غول آسا او و پسرانش را خفه کردند.

لائومدون: لائومدون پادشاه تروا که فرزند ایلوس و اوریدیس بود. او پدر پریام، پادشاهی که در یورش یونانیان به تروا سالخورده شده، و شاهد رنج همه بود، است. لائومدون به یاری پوزئیدون و آپولون باروهای تروا را برافراشته بود.

لاتون: لاتون شاهبانویی باستانی و مادر آپولون و آرتمیس بوده است. او را بانوی سلامتی و تندرستی می دانسته اند. **لار:** لار نام خدایی بوده است که از نگاهبانان کانون و اجاق خانواده بوده اند. آنان در حد خدایی کامل نبوده اند ولی، قدرتی بیش از آدمیان معمولی داشته اند. با پوشیدن لباس کوتاه از دیگران متمایز بوده اند. آن ها سگ ها را به نشانه وفاداریشان در کنار خود نگه می داشته اند.

لته: لته نام یکی از شعبه ها و شاخه های رودهایی بوده است که در کناره دوزخ جریان داشته اند. آب های آرام لته گذشته زمینی روان مردگان را پاک می کرده اند و غبار دنیوی را از آنان می زدوده و آنگاه اجساد را به درون دوزخ روانه می کرده اند.

لدا: همسر تیندار پادشاه اسپارت بوده است. زئوس به او دل باخت و کاستور و پولوکس و هلن و کلیتمنستر از او متولد شده اند.

لیسی: سرزمینی کوهستانی در جنوب آسیای کهن که مردمانش در جنگ تروا، همراه دیگر لشکریان فراخوانده شده، رهسپار تروا شده بودند. کوروش بزرگ آنان را که دارای روحیه قوی بودند و در برابر لیدیان شکست نمی خوردند، به امپراتوری هخامنشی افزود.

مائیا: مائیا دختر اطلس و یکی از پلئیدها بود. زئوس به او علاقه مند شد و در نتیجه مائیا مادر هرمس شد. در محلی دیگر از آیین رومیان، مائیا خدایی باستانی بوده است که با ولکان یکی گردیده است.

مارس: مارس در روزگاران کهن خدای جنگ بوده است. گاه، مارس را با خدای یونانی آرس یکی دانسته اند. **مارسلوس:** خواهر زاده امپراتور اگوست بوده است. اگوست او را به جانشینی خود برگزیده بود ولی، مارسلوس در ۱۸ سالگی مرد.

مرکور: خدایی رومی فرزند ژوپیتر بوده است. مرکور خدای سوداگری و خدای دزدان و پیغام آور خدایان فرض شده است. او در روم، دارای پرستشگاه هم شده است. **مام:** مام یا مادر از نام هائی بوده است که به الهه های یونانی و رومی می داده اند. رئا، سیبل، گایا، دمتر از صفات برگزیده برای خدایان و مادران بزرگ بوده است.

مانتو: مانتو در واژه به معنی آنکه: پیش می گوید، است. مانتو دختر زیلاس بود و از او توانائی پیشگوئی را کسب کرد. در معبد دلف جای داشت و مشورت می داد.

ممنون: ممنون نام قهرمانی یونانی است. ممنون فرزند تیتونوس و سپیده است. او پادشاه مردم اتیوپی بود که به فرماندهی سپاهی از آنان در جنگ تروا حضور یافت. ممنون به دست آخیلوس کشته شد و چشم های مادرش را مانند شبنم های بهاری، همیشه غرقه در اشک نگه داشت.

منلاس: منلاس پادشاه اسپارت بود. منلاس پس از پادشاه بومی تیندار به قدرت رسید. هفت سال مانند دزدان دریایی راهزنی می کرد و تب را در مصر تاراج می کرد. البته، راهزنی در آن روزگار ارجمند شمرده می شد. مدتی نیز، بر آرگوس فرمان راند. در همسرداری، مردی تیره بخت خوانده می شود؛ چون پس از فریب دادن همسرش هلن که در زیبایی شهره بود، ناگزیر گشت بی وفائی همسرش را نادیده بگمارد و تا دروازه های تروا پیش رود و او را به خانه برگرداند.

میسن: میسن دهکده ای در پلوپونز یونان در شمال آرگوس و پایتخت آرگولید بوده، که آگاممنون بر آن فرمان می رانده است. این شهر در پاره ای از زمان، پایتخت خاندان آتره ای هم بوده است.

میرمیدون: میرمیدون ها مردمی در تسالی بودند که در دره سپرشئیوس جای گرفته بودند. آنان پیروان آژاکس و آخیلوس شمرده شده اند. سرکرده میرمیدون ها آخیلوس بوده است.

مینرو: مینرو شاهدختی از رومیان بوده است. او همراه با ژوپیتر و ژنون، گروه سه گانه خدایان را در کاپیتول تشکیل داد. او علاوه بر این که خدای هنرمندان و صنعتگران شمرده می شده است، نماد شناخت و فرزاندگی نیز، بوده است.

مینوس: مینوس که فرزند ژئوس و اوروپا بوده است، راهزنان را چنان در هم شکسته است که توانسته امپراتوری دریایی را بنیاد نهد و چون قانونگذاری دانا بوده است، یکی از داوران دوخیان و مردگان هم بوده است.

نره: نره فرزند پونتوس و شوهر دوریس و پدر ایان بوده است. این پیر دریا، دانائی بوده است که آینده را پیش بینی می گفته است. چون با پوزئیدون خدای بزرگ دریا، آشنایی داشته، او را نگاهبان رمه های شیر دریایی پوزئیدون نیز، دانسته اند.

ئوبولتم: نام دیگر پیروس فرزند آخیلوس بوده است.

وستا: وستا شاهدختی رومی بوده است که او را با هستیا یکی شمرده اند. او نگهبان اجاق خانواده بوده است. پرستگاه او در روم، نشان از کهنگی آیین او دانسته شده است.

ولکان: وولکان فرزند ژوپیتر و ژنون بوده که خدای آتش و آهنکاری خوانده می شده است. او پدر کاکوس است. او خدایی کهن و ایتالیایی است، به طوری که جشن های ولکانی از دیرباز از او یاد دارند.

هادس: هادس هم نام نگهبان دوزخ و سرای زیرزمین و جهان مردگان است و هم نام مکانی است که مردگان در آن انتظار مداوم دارند تا به کیفر کارهای خود برسند. هادس، همسری به نان پرفون دارد که گاه با دختر دمتر که یکی از خدایان دهگانه شمرده می شده است، قرار می گیرد و جای داده می شود ولی، پرفون در بنیاد خدایی دیگر است که با هادس که پاسدارنده مردگان است، همراه می باشد. داستان پرسفونه و هادس که او را می رباید و سبب می شود به خاطر فداکاری های مادرش، دمتر، ۴ ماه از سال را پرسفونه نزد هادس و ۸ ماه از سال را نزد مادرش دمتر بگذراند، خواندنی و جذاب است.

هارپی: هارپی در افسانه های یونانی دختر والکتر خوانده شده است. هارپیان سه خواهر بوده اند با نام های آئلو یعنی تندباد و اوکوپت یعنی تیزپر و کلانو به معنی تیره. آنان را خدایان سوگ و مرگ دانسته اند، چون با خدایان دوزخی خشم، یکسان عمل می کرده اند.

هارپالیس: هارپالیس شاهدختی جنگجوی بوده است. او دختر هارپالیکوس پادشاه کرت بوده است.

هالزوس: هالزوس فرزند آگاممنون و کریزیس بوده است. بعد از مرگ پدرش که بر او توطئه کرده بود به ایتالیا رفت و شهر فالزی را بنیاد نهاد. او از آمدن آنه به ایتالیا جلوگیری کرد ولی، به دست پالاس کشته شد.

هزیون: هزیون نام سه زن قهرمان افسانه ای که با دریا پیوند داشته اند، هزیون آمده است. نام آورترین آنان دختر لائومدون پادشاه تروا و خواهر پریام است.

هرمیون: هرمیون دختر منلاس و هلن است. او نئوپولم را به همسری برگزید. گویند او نخست نامزد اورست بود ولی، منلاس او را به نئوپولم داد. پس از مدتی اورست، نئوپولم را کشت و با هرمیون ازدواج کرد.

هکتور: قهرمان نامدار ترواست که فرزند پریام و هکوب بوده است. او همسر آندروماک از زنان صبور ترواست. هکتور چنان دلاور و سلحشور است که در مدت ده سال به آخائیان اجازه تسخیر تروا را نمی دهد و اگر خدایان در کار سرنوشت او دخالت نداشتند، تروا همچنان تسخیر ناپذیر می ماند. کارهای نمایان او در برابر چشم مردم و شهر تروا از او قهرمان و پهلوانی جاویدان ساخت.

هکوب: هکوب بانوی پریام و مادر هکتور، پاریس و کاساندر است. پس از جنگ تروا که همه فرزندان و شوهر خود را از دست داد، او را به عنوان کنیز به تراس بردند. وی در آنجا درگذشت.

هلن: هلن همسر منلاس بود. مادرش لدا که با تیندار ازدواج کرده بود، او را به دنیا آورد. زیبایی او خیره کننده بود، تا آنجا که هر کس به خود اجازه می داد، جان فدا کند. از این رو تزه او را ربود و به آتیک برد. برادرانش کاستور و پولوکس او را به اسپارت باز آوردند. بار دیگر پاریس او را فریب داد و با خود برد و این سرآغاز جنگی ده ساله میان آخائیان و تروا شد که خون های زیادی ریخته گشت. هلن سرانجام بعد از مرگ منلاس به رودس رفت و به دستور زن پادشاه آنجا کشته شد.

هلنوس: هلنوس فرزند پریام و هکوب و برادر کاساندر بود. هلنوس نیز همانند خواهرش کاساندر نهانگو بوده است و در جنگاوری و رشادت در ردیف دلاوران قرار داشته است. گویند وقتی به دنبال هلن که به پیروس برده شده بود، رفت و او را بازآورد، دوباره به آنجا بازگشت و جانشین اپیر، شاه آنجا شد.

هیپولیت: هیپولیت فرزند تزه پادشاه آتن و زنی از آمازون ها به نام ملانیپه بود. او در روزی که برای شکار در کناره رودی خروشان ارابه می راند از ارابه پرت شد و کشته شد. در جایی دیگر آمده است هیپولیت، دختر آرس و شهربانوی زنان آمازون بود. او صاحب کمرندی بود که نشانه پادشاهی بود و دختر اوریسته دوست داشت صاحب آن شود، از این رو، از هراکلس خواست کمرند را برای او بیاورد و هراکلس هیپولیت را کشت و کمرند را آورد.

هیرکانی: هیرکانی سرزمینی بوده است در ایران در جنوب شرقی دریای خزر. این نام در شاهنامه فردوسی بارها می آید.
هلیوس: هلیوس فرزند هراکلس و دژانیر بود. او کومه آتش مرگ را بر کوه اوتا برافروخت. هوادران هراکلس را از ستم اوریسته دور کرد. پس از ساختن خانه در تب کوشش کرد، هراکلیون را به پلوپونز برگرداند ولی، به دست اشموس، پادشاه آرکادی کشته شد.

نتیجه گیری

آنه، قهرمان حماسی منظومه حماسی سروده شده، در اواخر سده اول پیش از میلاد به زبان لاتین، به وسیله ویرژیل است. آنچه در این شاهکار ادبی، که به فارسی ترجمه شده است، بیشتر جلوه دارد، رونق نور امید در ورای هر داستان، از دوازده داستان آن است. قهرمان هر کجا در برابر سختی ها، توانش رو به کاستی می گذارد و به قولی کم می آورد، نومید و دلسرد نمی شود. کوشش آنه برای عبور از مشکلات و غلبه بر سختی ها، نخست پیام داستان است که از مواردی چون قبول عهد و پیمان و یا بدعهدی و شکست و سپس پیروزی را بر اثر کوشش و امید مداوم، نشر می دهد و همراه دارد. جان باختن در راه سرزمین کاری بزرگ است. شناخت تفرقه افکن مهم است. داوری را به دانا سپردن کاری نیک است. دانستن این که یاران نادان سبب زحمت می شوند، کمک به موفقیت می کند. اعتقاد و باور دینی سبب اتحاد می شود. آشنائی با اولین نوشته ها که جنبه اساطیری دارند و نیز ضرب سکه و مهمتر توجه به آیین ها، از دستاوردهای حماسه آنه اید و کارهای آنه است. خواندن و شنیدن داستان های اساطیری و حماسی و نیز افسانه های کهن، شیرین و جذاب است. سرگذشت اجداد و نیاکان و گذشته های تاریخی و اسطوره ای و حماسی و اخلاقی هر سرزمینی برای مردمان آن سرزمین جذابیت و گیرایی دارد و اگر همچنان که گذشتگان رسم امانتداری را پذیرفته و به کار برده اند، مورد قبول افتد و رعایت شود، روح و روان ساکنان سرزمین اجدادی به پندار، گفتار و کردار خوش آراسته می گردد و الگویی جهان شمول می شود.

منابع و مراجع

ویرژیل، پابلیوس، ۱۳۸۱، آنه اید، میرجلال الدین کزازی، تهران: نشر مرکز.